

مصدق و کودتای ۲۸ مرداد



روایت بزرگ علوی

مهندس ابوالفضل عسگری

سویی «... مصدق نسبت به حزب توده، سیاست ناپایداری در پیش گرفت. از یک سو، از ممنوع ساختن تظاهرات، غیرقانونی کردن سازمان‌های وابسته به حزب و یا سخت‌گیری به شبکه‌ی زیرزمینی نیمه مخفی حزب خودداری کرد. حتا در برخی موارد از پشتیبانی آن حزب استقبال کرد، سه تن از هواداران آن را وارد کابینه نمود و آشکارا اعلام کرد که این حزب جزئی از ملت ایران است. ولی از سوی دیگر حکم انحلال سال ۱۳۲۸ را لغو نکرد، رهبران تبعیدی را به کشور بازنگرداند و از گفت‌وگوی رسمی برای تشکیل ائتلافی گسترده خودداری ورزید.

این بدگمانی‌های میان حزب توده و جبهه‌ی ملی، سرانجام سقوط مصدق را تسهیل کرد».^۴

در هر حال عدم حمایت حزب از مصدق ضربه‌ی بزرگی به نهضت وارد آورد به گونه‌ی که علوی این «مبارزه» با مصدق را یک «خیانت» می‌داند.^۵

یکی از مورخان اخیر جنبش دانشجویی می‌نویسد که سازمان جوانان حزب توده در زمان مصدق تظاهرات غیرقانونی برگزار کرد، مقالات تحریک‌کننده‌ی منتشر ساخت، به قهرمان بازی‌های رمانتیک دست زد و خود را بیش از طبقه‌ی کارگر پیشگام انقلاب سوسیالیستی قلمداد کرد. به نظر کامبخش، رهبران بی‌تجربه‌ی حزب - منظور نویسنده، یعنی آبراهامیان، «اعضای جدیدتر کمیته‌ی مرکزی» هستند که در ایران بودند و سعی داشتند جای رهبران با تجربه‌ی حزب را که در زندان، تبعید و خارج بودند، پر سازند.^۶ با طرح خواسته‌های غیرمسئولانه - مانند جمهوری دموکراتیک - مصدق را تضعیف کردند. کیانوری، در سمیناری درباره‌ی بورژوازی ملی گفت که: «ارزیابی نادرست از نقش بورژوازی ملی، گاه‌گاهی به برخی اشتباهات می‌انجامد... در سال‌های مبارزه برای ملی کردن نفت (۱۳۲۸ - ۱۳۳۲)، حزب توده‌ی ما چنین اشتباهات چپ‌گرایانه‌ی فرقه‌ی را مرتکب شد».

ایرج اسکندری می‌نویسد: «در جریان مبارزه برای ملی کردن نفت، ما از مصدق که بدون تردید نماینده‌ی منافع بورژوازی ملی بود، پشتیبانی نکردیم. ما فکر می‌کردیم که مصدق برای ملی کردن نفت مبارزه می‌کند، ولی از حمایت امپریالیست‌های امریکایی برخوردار است، یعنی آن‌ها، او را هدایت می‌کنند. پس به این نتیجه‌ی نادرست رسیدیم که کمونیست‌ها نباید از این جنبش ملی پشتیبانی کنند».^۷

۱- درآمد

مقاله‌ی حاضر به بررسی برآمدن و برافتادن زنده‌یاد دکتر محمد مصدق براساس کتاب **روایت** اثر بزرگ علوی می‌پردازد.

نخست‌وزیری دکتر محمد مصدق و موضع‌گیری نسبت به سیاست‌های او بار دیگر نشان داد که تحلیل حزب توده‌ی ایران از وضعیت طبقاتی و آرایش نیروها نادرست بوده است. «مصدق به دلیل فسادناپذیری‌اش - ویژگی نادری در محیط پُر از فساد حکومتی - مشهور شده است. وی به‌عنوان نماینده‌ی بی‌باکی که با کودتای ۱۲۹۹، دیکتاتوری رضاشاه و نفوذ خانواده‌ی سلطنتی مخالفت کرده بود، به‌عنوان دولتمردی که همواره با امتیازهای خارجی مخالفت می‌کرد، به وطن‌پرستی واقعی و بدون وابستگی‌های خارجی مشهور بود. وی از اشراف نادری بود که در روستای خود زندگی می‌کرد، با رعایایش رفتار مناسبی داشت، ولخرجی نمی‌کرد، کم‌تر در کار تجارت بود، مجلس چهاردهم را «کمین‌گاه دزدان» می‌نامید، از مالیات بر اصناف و مصرف انتقاد می‌کرد. از طبقه‌ی بالا بود اما از زبان و به نفع طبقات متوسط سخن می‌گفت».^۱

۲- مخالفت حزب توده با مصدق

سمت‌گیری‌های مصدق در سیاست‌های داخلی و خارجی، ضد امپریالیستی بود. ولی حزب توده‌ی ایران بدون توجه به این سمت‌گیری‌ها، به مخالفت خود با دکتر مصدق ادامه داد.

هنگامی که دولت مصدق برای اجرای سیاست‌های خود که از چارچوب قانون اساسی مشروطه فراتر نمی‌رفت، نیازمند آرامش و ثبات بود، حزب توده‌ی ایران با برخوردهای چپ‌روانه‌ی خود و ایجاد فضایی پرتنش عرصه را بر دولت مصدق تنگ کرده و در راه رسیدن مصدق به اهداف خود مانع‌تراشی کرد. «حزب... به مصدق اطمینان نداشت. او را مانند همه‌ی رجال کشور در پست عامل امپریالیسم و حامی شرکت‌های بزرگ نفت می‌دانست. ملی کردن شرکت نفت را می‌پذیرفت اما نه به‌دست مصدق و «جبهه‌ی ملی» که همه‌شان را جیره‌خوار استعمار می‌شمرد».^۲

به‌همین دلیل بود که جز در مواقعی که حزب خطر «شاه» را احساس می‌کرد، از مصدق حمایت نکرد.

«مطبوعات حزب توده همواره مصدق را زمین‌دار فئودال، سیاستمدار پیر گمراه و دست‌نشانده‌ی امریکا معرفی می‌کردند».^۳ از

۳- در آستانه‌ی کودتای ۲۸ مرداد

از مواردی که علوی بر آن دست می‌گذارد، اشتباهات رهبری حزب در رابطه با خطر قریب‌الوقوع کودتا در آستانه‌ی ۲۸ مرداد است. سیر تحولات از ۲۵ تا ۲۷ مرداد سال ۱۳۳۲ به‌روشنی نشان‌دهنده‌ی هجوم سازمان یافته و خشن ارتجاع برای کسب مجدد قدرت است. عمده‌ترین نقش‌ها را در صفوف نیروهای مترقی، حزب توده‌ی ایران و جبهه‌ی ملی بازی می‌کردند. با پیش‌گیری سیاست چپ‌روانه از سوی حزب، عملاً آن جبهه‌ی واحدی که بعدها به‌عنوان شعار حزب توده‌ی ایران مطرح شد و می‌توانست در آن مقطع ۱۳۲۸ تا ۱۳۳۲ تکوین یافته و شکل گیرد نه فقط تشکیل نشد، بلکه با شدت یافتن اختلافات، جدایی در تشکیلات انقلابی و هم‌سوئی سیاسی آنان به‌کلی از میان رفت.

حزب، جبهه‌ی ملی و هواداران آن را از دست داد. تنها حمایتی که حزب از دکتر مصدق و جبهه‌ی ملی به‌عمل آورد، «در قیام سی تیر که خطر شاه قریب‌الوقوع به‌نظر می‌رسید»^۸ صورت گرفت. دکتر مصدق نیز سیاست ناپایدار و شکننده‌ی را نسبت به حزب در پیش گرفت. یکی از عظیم‌ترین «خطاهای تاریخی» حزب، از دست دادن جبهه‌ی ملی و هواداران آن و دکتر مصدق بود، به‌گونه‌ی که دکتر مصدق حاضر نمی‌شد با حزب «ائتلاف گسترده‌ی» تشکیل دهد. تحلیل نادرست حزب از بورژوازی ملی - که در آن مقطع نه فقط وابسته به بورژوازی کمپرادور نبود و در صدد تامین منابع آن بر نمی‌آمد، بلکه می‌کوشید تا در برابر بورژوازی کمپرادور از منافع ملی و خود دفاع کند و این به منزله‌ی انقلابی بودن بود - و نقش آن به یک «انکشاف بزرگ تاریخی» بین نیروهای ملی و دموکراتیک انجامید و سرانجام موجبات سقوط مصدق را فراهم ساخت.

علوی وضعیت ناپایدار و ملت‌ه‌ب روزهای آخر حکومت دکتر مصدق را به زیبایی تصویر می‌کند. هم‌چنین در این وضعیت «بحرانی» نشان می‌دهد که رهبری حزب به‌دلیل سردرگمی در لابه‌لای تحلیل‌های خود از وضع موجود، دچار «انفعالی تاریخی» گردید. انفعالی که به پیروزی سهل و آسان ارتجاع انجامید.

دکتر محمد مصدق در پی تلاش‌های خود برای اجرای قانون اساسی دست به محدودساختن حیطه‌ی اختیارات شاه در حدود قانون مذکور زد. طبیعی‌ست که این سیاست، تقابلی را پیش می‌آورد. این تقابل سرانجام به استعفا‌ی دکتر مصدق در تیرماه ۱۳۳۱ انجامید. ولی دولت قوام که پس از مصدق روی کار آمد، دوام نیاورد و قیام سی تیر موجبات برکناری وی را فراهم ساخت.

پیروزی نیروهای دموکراتیک و ملی در سی تیر ۱۳۳۱ یک پیروزی تاریخی بود و می‌توانست سرآغاز یک تلاش برای هم‌سوئی از جانب نیروهای ملی و دموکراتیک باشد.

تقابل بین دکتر مصدق و هواداران او از یک‌سو و شاه و دربار از سوی دیگر در ۲۵ مرداد ۳۲ منجر به ترک کشور از سوی شاه گردید. این‌جاست که سیاست‌های چپ‌روانه‌ی حزب بار دیگر خود را نشان می‌دهند. «در ۲۵ مرداد، هم‌زمان با فرار شاه از کشور، طرفداران حزب توده به خیابان‌ها ریختند، مجسمه‌های شاه و رضاشاه را پایین کشیدند، خواستار برقراری جمهوری شدند و از عملکرد غیرقاطعانه‌ی مصدق انتقاد کردند. در برخی از شهرها، تظاهرکنندگان حزب توده، ساختمان‌های شهرداری را اشغال کردند و پرچم‌های سرخ

برافراشتند».^۹

این حرکت موجبات عکس‌العمل دکتر مصدق را فراهم آورد. دکتر مصدق به ارتش فرمان داد تا خیابان‌ها را از تظاهرکنندگان توده‌ی پاک کند. این فرمان عملاً موجبات تردد بدون مانع ارتش را در خیابان‌ها فراهم ساخت. ارتش می‌توانست بدون هیچ‌گونه مانع و رادعی عملیات «سرکوب» را انجام دهد.

بنابراین ارتش که برای سرکوبی هواداران حزب وارد میدان شده بود، به تاراندن جبهه‌ی ملی و دکتر محمد مصدق از اریکه‌ی قدرت پرداخت. در این میان «حزبی‌ها از هم می‌پرسیدند کسی خبری دارد؟ چه دستوری هست؟ باید تسلیم شد؟ مسوولین درمانده و وامانده شانه خالی می‌کردند. سرتکان می‌دادند. بیچاره شده بودند. تک و توک جرات می‌دادند. نباید پراکنده شد. همه بلا تکلیف بودند. جبهه‌ی‌ها سرکوفت می‌زدند. به حزبی‌ها بد می‌گفتند و دشنام می‌دادند... فرود غر می‌زد: همه را از خود رانیم. این تظاهرات ضد مصدق - نتیجه‌اش چه بود. حالا هم باید فحش بشنویم و جیک ننیم. همه‌شان - منظور مسوولین، کادرها و رهبران حزبی هستند - مثل موش آب کشیده رفته‌اند تو سوراخ».^{۱۰}

علوی نشان می‌دهد که هواداران و اعضای حزب (بدنه‌ی حزب) آمادگی نشان‌دادن عکس‌العمل لازم را داشته‌اند. به‌خوبی نشان می‌دهد که همه‌ی هواداران و اعضا از رهبری حزب انتظار داشته‌اند در این «بحران قدرت» منفعل نمانند و وارد «عمل» گردد. حزبی‌ها که مرتباً از وقوع یک کودتا خبر می‌داده‌اند و پُرشمارترین تشکیلات سیاسی را از حیث نفوذ در اختیار داشته‌اند و در همه‌ی رخدادهای سال‌های پس از شهریور ۱۳۲۰ درگیر بوده‌اند؛ ولی رهبری حزب هیچ دستور مشخصی در مورد نشان‌دادن عکس‌العمل در برابر یورش ارتجاع صادر نکرد و صرفاً به‌دادن همان هشدارها بسنده کرد. درست است که دکتر محمد مصدق و هواداران و یاران وی تدبیری سازمان یافته برای مقابله با کودتا نیندیشیده بودند، ولی حزبی‌ها که از وقوع خطر مطلع است باید بتواند سریعاً برای مقابله با خطری که هشدار می‌دهد، سازمان‌دهی کرده و عمل کند.

این «واماندگی و درماندگی» در میان مسوولین حزب توده‌ی ایران و انفعال حزب در خطرترین لحظات حیات یک ملت نتیجه‌ی همان ارزیابی‌ها و تحلیل‌های نادرست و عملکرد چپ‌روانه‌ی حزب است. گرچه نیروهای ملی نیز در پدیدآمدن وضعیتی چون وضعیت مرداد ۳۲ بی‌تقصیر نبوده‌اند.

«آخر چرا نخست‌وزیر سرلشگرهایی را که پس از سی ام تیر توقیف کرده بودند، آزاد کرد؟ چرا این‌ها محاکمه نشدند؟»^{۱۱}

کودتای ۲۸ مرداد ۳۲ به انجام رسید. آن هم با پیروزی بلامنازع هواداران شاه و دربار در پی «انفعال تاریخی» حزب در جریان کودتا، رهبران حزبی سعی در ایجاد جنگ‌های چریکی کردند. «گم‌گشتگی رهبری دیگر از حد گذشت. پس از وقوع حادثه به فکر جنگ‌های چریکی افتادند».^{۱۲} نوشداروی بعد از مرگ سهراب.

۴- بقیه‌ی داستان

«روایت» از این‌جا به بعد در بستر حکایت زندگی سیاسی و عاطفی فرود و خواهرش، بدری، نشان می‌دهد که چه‌گونه شاه به قلع و قمع هواداران حزب توده‌ی ایران و از بین بردن شبکه‌های مخفی آن

پرداخت؛ و چه گونه نظام «زجر و شکنجه» را به کار گرفت و چه گونه به کشتار انقلابیون و هواداران حزب می پرداخت. علوی از زبان فرود، حضيض حزب را به تصویر می کشد:

«آن کس که در زندان مقاومت نشان می داد، جانش را فدا می کرد. زبون ها تعهد اخلاقی می سپردند، تفرنامه می نوشتند. حزب را دستگاه جاسوسی می نامیدند و آلت دستگاه بیگانگان می شمردند. استعفا می کردند. شاه پرست می شدند. مقاله در ستایش شاه و دربار می نوشتند و به زندگی خود ادامه می دادند و به نان و آبی می رسیدند و در دانشگاه کرسی به آن ها تعلق می گرفت و در ادارات، خانه و اتومبیل و قرضه در ماه».^{۱۳}

بدری، خواهر فرود به راهی دیگر رفته است. او نیز فعالیت های سیاسی خاص خود را داراست. بدری به مبارزه ی مسالمت آمیز سیاسی بی اعتقاد است. این را فرود هنگامی می فهمد که جزوه یی به عنوان «ضرورت مبارزه ی مسلحانه» می یابد.^{۱۴} آن هم لای قرآن پدرش. فرود قبلاً هم با مساله ی مبارزه ی مسلحانه برخورد کرده بود. حزب پس از کودتای ۲۸ مرداد به فکر سامان دهی عملیات چریکی افتاده بود، ولی با لورفتن سازمان نظامی حزب،^{۱۵} این طرح عقیم می ماند. هم چنین در خلال صحبت فرود با مهندس عالی از اعضای کمیته ی مرکزی حزب در زندان، این موضوع، یعنی مبارزه ی قهرآمیز و مسلحانه مطرح می شود. مهندس عالی، وجود و حضور گروه هایی که مبارزه ی مسلحانه را پیشه ی خود ساخته اند را ضرورتاً نتیجه ی «کارهای ناتمام و بی عرضگی های» حزب می داند.

بدری، نماد فردی سیاسی ست که به مبارزه ی مسلحانه معتقد است و نه مبارزه ی مسالمت آمیز. «به نظر می رسد این روزها دارد یک جریان هایی شکل می گیرد که اعضای آن ها دیگر به مبارزه ی مسالمت آمیز اعتقاد ندارند».^{۱۶}

فرود برای یافتن بدری به جریان های سیاسی یی برخورد می کند که راه رهایی را در مبارزه ی مسلحانه می دانند و نه مبارزه ی مسالمت آمیز. او هم مانند مهندس عالی اعتقاد دارد که مسوول پیدایی و رشد این جریان ها «بی لیاقتی و بی عرضگی و کارهای ناتمام» حزب است. فرود نسبت به این جریان ها بی تفاوت نبود: «او خود را مدیون می دانست، گناهی کرده بود که باید کفاره اش را پس می داد. داخل حزب شده بود، به پدرش و خانواده اش و به هزاران نفر امید داده بود که

برای آن ها زندگی تازه تر و بهتری فراهم خواهد آورد و ناگهان سربزنگاه با ترس، ندانم کاری، سستی، بی ارادگی و هزار زبونی دیگر امید همه را به یأس بدل کرده بود».^{۱۷}

فرود در برابر آینده ی ملت ایران به واسطه ی گذشته ی خود احساس مسوولیت می کند. او نادم است، نه از این که چرا به حزب توده ی ایران پیوسته، نه از این امر احساس ندامت می کند که چرا اقدامات انجام شده، کامل نبودند، ابتر بودند و راه به جایی نبردند و سعادت را برای «خلق» دست و پا نکردند. او هنوز خواهان تلاش برای سعادت ملت خود و رهایی از یوغ بردگی و اسارت است.

«روزی که خبر کشته شدن چند جوان را در

جنگلی در شمال ایران شنید و از گوشه و کنار اخباری منتشر گردید که دختران جوان هم در این نبرد خونین و غیرمتساوی شریک هستند، از ترس می لرزید؛ مبادا که نقش خواهرش هم میان نقش های دیگر باشد. آخرین سخن او در این باره به کلهر این بود: «قاتل آن ها من هستم، نمی شود دست روی دست گذاشت و چشم به راه فاجعه بود». از فردای آن روز کلهر و فیروز دیگر فرود را ندیدند. قطره یی بود که در زمین فرو رفته بود.^{۱۸}

ع- نتیجه

علوی با نمایاندن تلاش ها و اشتباهات حزب در این «روایت» موفق به خلق «فضای سیاسی» آن دوران شده است. با همه ی انتقاداتی که علوی از زبان فرود و دیگران بیان می کند، ولی در ارزیابی مسیر حرکت حزب جای تردید برای خواننده باقی نمی گذارند.

«سروش» یکی از افرادی بود که با دسته ی اول افسران تیرباران شد. آخرین کلمات او پیش از مرگ، این بود: «رفقا راه ما حق است. اشتباهات را به حساب نادرستی نگذارید. با کوشش و اتحاد خود آن را جبران کنید. انتقام ما را بگیرید».

بعدها هنگام دستگیری فرود جزو کاغذهایی که در جیب او یافتند یکی همین گفته ی سروش بود.^{۱۹} و فرود رفت که انتقام «سروش ها» را بگیرد.

پی نوشت ها

- ۱- ایران بین دو انقلاب، نوشته ی یرواند آبراهامیان، ترجمه ی احمد گل محمدی و محمدابراهیم فتاحی ولی لای، تهران، نشر نی، ۱۳۷۷، ص ۳۲۰.
- ۲- روایت، نوشته ی بزرگ علوی، تهران، موسسه ی انتشارات نگاه، ۱۳۷۷، ص ۱۸۴.
- ۳- ایران بین دو انقلاب، ص ۳۹۷.
- ۴- همان جا، ص ۳۹۹.
- ۵- روایت، ص ۱۵۴.
- ۶- این جمله ی معترضه از راقم این سطور است.
- ۷- ایران بین دو انقلاب، صص ۳۹۷ - ۳۹۸.
- ۸- همان جا، ص ۳۹۷.
- ۹- ایران بین دو انقلاب، ص ۳۹۹.
- ۱۰- روایت، ص ۲۳۳، تاکیدها از راقم این سطور است.
- ۱۱- همان جا، ص ۲۳۱. ۱۲- همان جا، ص ۲۳۹. ۱۳- روایت، ص ۲۴۴. ۱۴- همان جا، ص ۲۴۲. ۱۵- همان جا، صص ۲۶۱ - ۲۶۲. ۱۶- همان جا، ص ۳۳۳. ۱۷- همان جا، ص ۴۴۵. ۱۸- همان جا. ۱۹- همان جا.

